

اعتبار رأی اکثریت (مشورت در نظام فقهی اسلام)

کاظم قاضی زاده

خردادنامه ش ۲۵، فروردین و اردیبهشت ۸۷

چکیده: نقش و مشروعیت رأی اکثریت در حکومت از دیدگاه فقهی، موضوع بحث آقای قاضی زاده در این مقاله است. پس از صرف نظر کردن از دیدگاهی که اصولاً برای مشورت هیچ‌گونه نقش الزام‌آوری قائل نیست، در میان معتقدان به نقش الزام‌آور شورا سه نظریه وجود دارد: ۱. التزام حاکم به مشورت و لزوم پذیرش رأی اکثر در صورت عدم علم او به موضوع یا حکم؛ ۲. لزوم مشورت در مسایل کلان با حفظ آزادی حاکم در تصمیم براساس رأی نهایی خود؛ ۳. لزوم مشورت در مسایل کلان و لزوم تبعیت حاکم از نظر اکثریت. ایشان پس از رد دو نظریه اول، نظر سوم را برمی‌گزینند.

بی تردید یکی از دستورهای اسلام مشورت کردن است. غیر از دو آیه شریفه «و شاورهم فی الامر» و «و امرهم شوری بینهم» که بر مطلوبیت مشورت دلالت می‌کند؛ صدها روایت، مسلمانان را از عواقب ترک مشورت بر حذر داشته است. در دوره‌های متأخر بحث جواز، مطلوبیت یا حتی لزوم مشورت در عرصه‌های مختلف اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است؛ به طور مشخص طرح «قضاوت شورایی» از سوی فقیهانی چون محقق حلی، محمد حسن نجفی و محمد جواد عاملی مطرح شده است. بحث «مشورت در حکومت» نیز گرچه از دیرزمان مورد انکار متکلمان شیعه بود «به جهت اعتقاد بر ولایت ائمه معصومین و بطلان سقیفه» اما در عصر حاضر نقش شورا در این زمینه به هنگام غیبت امام غایب مورد توجه بعضی از فقیهان قرار گرفت.

در غالب موارد آرای مشاوران به دو دسته اکثریت و اقلیت تقسیم می‌شوند؛ «خصوصاً اگر تعداد مشاوران زیاد باشد» در این صورت چه باید کرد؟ آیا رأی اکثریت مطلق دارای اعتبار است یا اعتبار رأی آنان مقید به قیودی مانند بقای شک حاکم؟ آیا رأی اکثریت برای اقلیت نیز الزام‌آور است یا در این موارد، اقلیت را دلیلی بر همراهی عملی با تصمیم اکثریت نیست؟ اشکال‌هایی که بر لزوم پیروی از اکثریت وارد شده چیست و چه جواب‌های دارد؟

اعتبار رأی اکثریت در مکانیسم تصمیم‌گیری‌های کلان حکومتی

از مباحث بسیار مهم شأن شورا در حکومت، مسأله لزوم مشورت کارگزاران و ضرورت پیروی از نظر اکثریت مشاوران است، گرچه هم اکنون براساس قانون و نهادهای پیش‌بینی شده تصمیم‌گیری‌های کلان قوه مجریه و قضائیه مبتنی بر رأی مجلس شورای اسلامی است و عملاً تبعیت از اکثریت در این سطح پذیرفته شده است. در سطح رهبری نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام بازوی مستشاری قوی و کارآمدی برای تصمیم‌گیری‌های کلان رهبری محسوب می‌شود. اما از جهت دینی خاستگاه مشورت قابل بررسی و توجه است. پس از صرف نظر کردن از دیدگاهی که اصولاً برای مشورت هیچ‌گونه نقش الزام‌آوری قائل نیست، در میان معتقدان به نقش الزام‌آور شورا، سه نظریه مختلف وجود دارد که به بررسی آنها خواهیم پرداخت. این سه نظریه عبارتند از:

نظریه اول: لزوم مشورت برای حاکم و مسؤولان دیگر، مقید به عدم علم آنها به موضوع یا حکم است، اما اگر در دیدگاه حاکم موضوع و حکم هر دو روشن است، جایی برای مشورت باقی نمی‌ماند.

نظریه دوم: لزوم مشورت در مکانیسم تصمیم‌گیری‌های کلان پذیرفته است، اما پس از مشورت، دیدگاه مشاوران برای حاکم لازم‌الاتباع نیست و آنچه در مقام عمل، حجیت دارد، جمع‌بندی شخص حاکم است.

نظریه سوم: نه تنها مشورت در مکانیسم تصمیم‌گیری‌های کلان نقش اساسی دارد، بلکه بر حاکم لازم است پس از مشورت به نظر همه یا اکثر مشاوران گردن نهد؛ حتی اگر خود با آن نظر موافق نباشد. هر یک از قائلان به سه نظریه فوق دلایلی را ارائه کرده‌اند که به بررسی آنها می‌پردازیم.

دلایل نظریه اول: مقید بودن لزوم مشورت به عدم علم حاکم؛ این نظریه دو دلیل اساسی

دارد؛ دلیل اول: ضمن مراجعه به ادله شورا روشن می‌شود که فلسفه لزوم مشورت چیزی جز دستیابی به حقیقت نیست و کسی که به هدایت، رشد و صواب دست یافته، اگر ملزم به مشورت باشد، لغو و تحصیل حاصل است؛ مثلاً در روایات مربوطه آمده است: «مشورت کردن همان هدایت شدن است».

دلیل دوم: سیره پیامبر اکرم ﷺ و معصومین دیگر علیهم‌السلام نشان می‌دهد که آنان در امور اجتماعی همواره خود را ملزم به مشورت نمی‌دیدند. در بعضی از روایات آمده است که اصحاب در مواردی که پیامبر اکرم ﷺ تصمیمی می‌گرفتند، سؤال می‌کردند که آیا در این مورد دستور خاص الاهی رسیده است یا به نظر خود عمل کرده‌اید؟ آنگاه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود که در این مورد دستور خاصی نبوده، اصحاب، نظر مشورتی خود را ابراز می‌کردند. این نکته نشان آن است که این‌گونه نبوده پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همواره خود را ملزم به مشورت ببینند؛ در ضمن، فهم اصحاب در امکان بهینه‌سازی تصمیمات غیر الاهی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز می‌نمایاند. آنچه دلیل دوم را محکم می‌سازد آن است که تعداد موارد مشورت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با همه اصحاب یا عده‌ای صاحب‌نظر بسیار محدود است. حال آن‌که وقایع مهم ۱۰ ساله دوران حکومت پیامبر طبعاً باید بسیار زیاد باشد.

پاسخ دلایل نظریه اول

پاسخ دلیل اول: این‌که فلسفه لزوم مشورت دستیابی به حقیقت است، در مجموع مورد قبول است. اما هم چنان که در مقدمه دوم گذشت «طریقت محض مشورت در امور شخصی پذیرفتنی است، ولی در موارد مربوط به جامعه جنبه‌های «موضوعی» دور از نظر نیست و حقوق مردم اقتضا دارد که جز در موارد حکم شرعی با دستورهای مستقیم یا غیر مستقیم خداوند «که دارای حق برتر به همه موجودات است» به نظر و رأی آنان توجه شود، مشورت‌های معصومین علیهم‌السلام نیز یا اصولاً جز غرض «موضوعی»، غرض دیگری نداشته یا آن‌که لاقلاً از اغراض موضوعی خالی نبوده است. در ذیل آیه شریفه «و شاورهم فی الامر» که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به مشورت با مردم مأمور می‌سازد. در روایتی آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «آگاه باشید که خدا و رسول او از مشورت بی‌نیازند ولی خداوند آنچه (مشورت را) به جهت رحمت بر امت قرار داده، آن را بر آنها لازم کرده است». خصوصاً براساس نظریه عصمت معصومین علیهم‌السلام از هرگونه خطا (حتی خطا در موضوعات غیر مربوط به احکام شرعی

که در بین امامیه مشهور است) مشورت پیامبر اکرم ﷺ نمی تواند جنبه «طریقی» داشته باشد. حضرتش نیز گاهی با علم به نتایج نامطلوب نظر اکثریت به خاطر احترام به حقوق آنان و... طبق نظر آنها عمل می کرد که مشورت قبل از غزوه احد، شاهد خوبی بر این مورد است. با توجه به امکان طرح «موضوعیت» برای مشورت در مواردی که حاکم غیر معصوم خود را عالم به حکم می داند حداکثر آن است که مانند معصوم «فقط از این جهت» براساس غرض های دیگر ملزم به مشورت باشد و دیگر لزوم مشورت در حق او مقید به عدم علم نیست؛ حتی در صورت تنزل از این جواب می گوئیم حاکم به لزوم مشورت اذعان دارد (براساس فرضیه بحث) اما پس از آن نمی داند که آیا این مشورت به منظور دستیابی به واقع، بر او لازم است تا در صورت جهل و شک موظف باشد یا این که از اغراض موضوعی برخوردار است تا مشورت او مقید نباشد. بدون تردید در این موارد جای احتیاط است نه براءت؛ بنابراین در همه موارد حتی در موارد علم شخصی ملزم به مشورت می شود.

پاسخ دلیل دوم: اولاً لزوم مشورت در تصمیم گیری های کلان و مهم به شرطی که مشورت مانع بعضی از شرایط خاص اضطراری و قوت مصلحت مربوط به آن (مثل میدان جنگ) نباشد، پذیرفتن است، با توجه به این نکته احراز عدم مشورت معصومین در مسایل مهم آن زمان روشن نیست؛ خصوصاً که مسایل حکومتی آن زمان غالباً ساده و خالی از پیچیدگی بوده است. ثانیاً محتمل است که در بعضی از موارد نیز پیامبر اکرم ﷺ براساس وحی الهی اقدام می کرده اند و با این حال به «الاهی بودن» اقدام اشاره نکرده اند، دلیل شورا نیز به این صورت می تواند مقید شود؛ ولی غیر معصومین ﷺ چون مخاطب سروش و وحی قرار نمی گیرند در همه موارد ملزم به مشورت هستند.

دلایل نظریه دوم: لزوم مشورت و عدم لزوم تبعیت از اکثریت

دلیل اول: استفاده از ظهور آیه ۱۵۹ سوره آل عمران «و شاورهم فی المر فاذا عزم فتوکل علی الله؛ و با آنان در کارها مشورت کن پس هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدای توکل کن». در این آیه پس از امر به مشورت به پیامبر ﷺ خطاب می شود «به صورت مفرد مذکر» هنگامی که تو تصمیم گرفتی بر خدای توکل کن. ظاهر مدلول آیه شریفه آن است که دیگران در تصمیم گیری نقشی ندارند چرا که در صورت اعتبار نظر آنها از تعبیر «اذا عزمتم» استفاده می شد. بعضی اندیشمندان در لزوم واگذاری مسؤلیت ها به دوش اشخاص و نه به مجموعه ها و شوراهای از این نکته استفاده جسته اند.

بازتاب اندیشه ۱۱

اعتبار
رای اکثریت
(مشورت در
نظام فقهی
اسلام)

دلیل دوم: مخالفت معصومین علیهم السلام با نظریه شورا

در بعضی موارد از بعضی روایات این گونه استفاده می شود که معصومین علیهم السلام مشورت می کردند اما خود را ملزم به اطاعت اکثریت یا همه مشاوران نمی دانستند و گاهی برخلاف نظر آنان اقدام می کردند. در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحاب خویش مشورت می کرد و سپس بر آنچه اراده می کرد تصمیم می گرفت». در آغاز حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام ابن عباس پیشنهاد کرد که حضرت در آغاز با استناداری معاویه در شام موافقت کنند و سپس «در موقعیت مناسب» او را عزل کند. امیر مؤمنان علیه السلام این پیشنهاد را رد کرد، ولی فرمود: «بر تو لازم است نظر مشورتی خویش را ارائه دهی و من نیز [درباره آن] می اندیشم. پس اگر [در نهایت] با تو مخالفت کردم تو باید از من تبعیت کنی». در تمام موارد فوق آن که تصمیم را می گیرد و به گزینش بهترین می نشیند اقدام کننده است و در هیچ یک به لزوم تبعیت مشاور و مشاوران اشاره ای نشده است.

نظریه دوم طرفداران شاخصی در میان دو گروه شیعه و سنی دارد. نویسنده کتاب دراسات فی ولایه الفقیه و... لزوم مشورت در امور مهم را بر حاکم لازم دانسته و ترک آن را ظلم بر مردم اعلام کرده است؛ اما درباره تبعیت از آرای مشاوران می نویسد: «چون حاکم مسؤول حکومت و عهده دار اداره جامعه است، در نتیجه ملاک اقدام پس از مشورت و شنیدن نظریات مختلف تشخیص فردی اوست و بر او تبعیت اکثریت، متعین نیست. البته عدم تبعیت از اکثریت به معنای بی فایده بودن مشورت نیست؛ چراکه بر این مشورت فایده جلب نظر دیگران و شخصیت دادن به آنان و اطلاع کافی بر جوانب امر که زمینه تشخیص اصلح می باشد مترتب است».

پاسخ دلایل نظریه دوم

پاسخ دلیل اول: استفاده از افراد ضمیر در جمله فاذا عزم:

از آیه شریفه فوق برداشت های متناقضی شده است؛ همچنان که بعضی با استفاده از افراد ضمیر در (اذا عزم) تصمیم نهایی را با پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند و از جمله «فتوکل علی الله» نیز قاطعیت در تصمیم را گرچه مخالف نظر دیگران باشد، استشمام کرده اند. عده ای دیگر از (فا) فاذا عزم ترتب تصمیم گیری بر مشورت و علی القاعده بر اساس نظریه اکثریت را برداشت کرده اند و از جمله «فتوکل علی الله» نیز این گونه برداشت کرده اند که چون تصمیم گیری

براساس نظریه اکثریتی که حاکم با آن همراه نیست موجب تزلزل روحی حاکم می‌شود، در اقدام براساس آن به توکل نیازمند است.

پاسخ دلیل دوم: مخالفت معصومین با شورا در بعضی موارد:

روایاتی که در این زمینه نقل شد، دلالتی بر مطلوب مستدل ندارد و بر فرض قبول، دلالت آنها دارای معارض است. تمام متن روایت اول این‌گونه است: «احمد بن محمد بن خالد البراقی فی المحاسن عن ابیه عن معمر بن خلاد قال هلک مولی لابی الحسن الرضا علیه السلام یقال له سعد فقال علیه السلام علی برجل له فضل و امانه فقلت: أنا اشیر علیک فقال شبه المغضب ان رسول الله کان یستشیر اصحابه ثم یعزم علی ما یرید الله». سند روایت معتبر است و طعنه‌ای که به مصنف کتاب محاسن وارد شده، طعن در شخص نیست و تنها بعضی روایات او را مورد خدشه قرار می‌دهد. «روایات مرسله و مسنده که در سند افراد ضعیف وجود دارند» اما از جهت دلالت اولاً: در نسخه منقول وسائل الشیعه «یعزم علی ما یرید الله» است، نه «یعزم علی ما یرید» و این که اراده الهی همان نظر شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، دلیلی ندارد. ثانیاً: از صدور روایت روشن می‌شود که این مشورت، مشورت با عموم یا جمع خاصی نبوده، بلکه مشورت با فرد خاصی بوده است و لازمه نظریه سوم «که بررسی خواهد شد» آن نیست که حاکم اگر با یک نفر مشورت کرد، ملزم به رعایت نظر اوست. استشهاد به سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مورد مشورت امام رضا علیه السلام که در امری شخصی و با شخصی واحد صورت گرفته، تحقق یافته است. در نتیجه اگر ذیل روایت فی نفسه [مطلق] باشد، صدر آن در اطلاق ذیل، ایجاد تردید می‌کند و در هر صورت نمی‌توان از این روایت مخالفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اکثریت را هنگام مشورت در امور اجتماعی به دست آورد.

دلایل نظریه سوم: «لزوم پیروی از اکثریت»

دلیل اول: حکم عقل

هنگامی که افراد صاحب نظر در مساله‌ای اختلاف داشته باشند، با توجه به یکی بودن نظر مطابق واقع، در نظر هر کدام از آنها احتمال خطا وجود دارد. بدون توجه به شرایط خاص یک مساله، هر مقدار طرفداران یک نظریه بیشتر باشد، عقل احتمال خطای آن نظریه را کمتر از نظر مقابل که طرفداران کمی دارد می‌داند و در نتیجه اخذ به نظر اکثریت از جهت عقلی، ارجح و ابعد از خطاست. عقل نیز ما را به ترجیح راجح ملزم می‌داند و ترجیح مرجوح از

جهت عقلی قبیح است. البته ممکن است که در یک مورد خاص به دلیلی نظر یک نفر را بر نظر اکثریت ترجیح بدهیم و در مسایل شخصی هم با توجه به این نگاه موردی، بر خود الزامی نسبت به رأی دیگران نداشته باشیم، اما در مجموع وقایع، به طور مسلم نظر اکثریت جمعی که همه یا اغلب آنان دارای شرایط مشابه فرد خاصی از این جمع باشند، از جهت عقلی به واقع نزدیک تر است. در جواب شاید گفته شود نظر یک فرد پس از اطلاع از مشورت و نظر دیگران و با اشراف بر آنها دلیلی ندارد که از نظر اکثریت آنها به واقع نزدیک تر نباشد، چرا که وحدت شخصی سبب می شود از جهتی به انسجام این دیدگاه و نظرات دیگر عنایت شود و از جهت دیگر از محاسن مشورت نیز بهره برد. اما به نظر می رسد با این همه، اجتهاد و اظهار نظر یک فرد، نهایتاً اظهار نظر یک فرد است، گرچه منابع اطلاعاتی قوی هم داشته باشد و از طرف دیگر، شرایط مشاوران نیز ایجاب می کند که آنان دارای شرایط مشابهی با مسؤل در مصدر تصمیم گیری باشند.

دلیل دوم: سیره عقلا

جدای از حکم عقل، سیره عقلا نیز بر این اساس استوار است. نه تنها امروز که از دیرباز در مجالس قانون گذاری یا در مشورت های غیر نهادی حاکمان، لزوم پیروی از اکثریت ثابت بوده است. گرچه در موارد شخصی غیر مهم، تحقق اقدام مخالف نظر مشاوران به ندرت اتفاق می افتد اما در مسایل مهم، وضوحاً آنچه به مجموعه ای از افراد جامعه مربوط است (عقلا، بما هم عقلا) اجازه تکروری برخلاف نظر اکثریت را نمی دهند مگر آن که شرایط خاصی نیازمندی به تصمیم فوری و وحدت مرکز تصمیم گیری و سرعت آن را اقتضا کند. یکی از فقیهان معاصر در این باره می نویسد: «اساساً مشورت در کارهای اجتماعی که ارتباط با عامه مردم دارد و صلاح و فساد آنها روشن نیست، از اموری است که بنای عقلای عالم بر آن است و این دو آیه یعنی «و شاورهم فی الأمر» و «و أمرهم شورى بينهم»، امضای همان بنای عقلاست؛ بنابراین چون بنای عقلا بر عمل به اکثریت است و شارع مقدس اسلام هم از آن جلوگیری نرموده معلوم می شود نظر بنیانگذار اسلام هم با نظر عقلای عالم مطابق است».

استیناس از ادله نقلی

گرچه در روایات امری مبنی بر لزوم اخذ به نظر اکثریت وارد نشده است، اما از بعضی روایات و اخبار علاجیه و همچنین از سیره منقوله نبی اکرم ﷺ می توان به مطلوبیت یا لزوم

اقدام براساس اکثریت استیناس و تأیید یافت. در مقبوله عمر بن حنظله در ضمن ترجیحات یک روایت و حکم مبتنی بر آن نسبت به دیگری، از امام صادق علیه السلام این گونه نقل شده است: «به حکمی که براساس روایت مجمع علیه در نزد اصحاب توست عمل کن و روایت شاذ و نادری را که در نزد اصحاب مشهور نیست واگذار؛ چراکه آنچه مورد اتفاق اصحاب است و همه نقل کرده‌اند تردیدی در آن نیست. در آخر روایت فوق، کلام به طور تعلیل وارد شده است که «فان المجمع علیه لاریب فیه» و چون مقصود «مجمع علیه» اضافی و نسبت به روایت دیگر است، شامل موارد اکثریت هم می‌شود، خصوصاً که راوی نیز از این کلام امام، مجمع علیه را به معنای «مشهور» فهمیده است و در سؤال بعدی خود فرض شهرت دو روایت متعارض را کرده است.

با توجه به دلایل فوق و ابطال ثوری‌های دیگری که قبلاً مورد بررسی قرار گرفت، لزوم اقدام حاکم براساس رأی اکثریت ضروری است، گرچه شخص حاکم خود با آن نظر موافق نباشد. تنها مواردی که به دلیل فوری و فوتی بودن یا جزئی و کم‌اهمیت بودن، مصلحت تصمیم‌گیری سریع و فردی را دارد، از حکم فوق مستثناست و حاکم نه تنها در آنها عهده‌دار اجرای نظر اکثریت نیست، بلکه اصلاً ملزم به مشورت هم نخواهد بود.

● اشاره

سیدمحمد موسوی‌فراز

آقای قاضی‌زاده در این مقاله از موضع انصاف و بیان استدلالی جوانب مختلف موضوع را ارزیابی کرده‌اند که این مهم وزانت نوشتار را موجب شده است. در عین حال در لابه‌لای مطالب، ذکر اشاراتی لازم به نظر می‌آید:

۱. نظریه اول (مشروط بودن پذیرش مشورت به عدم علم حاکم به موضوع یا حکم)

دلیل اول: (مشورت برای دستیابی به حقیقت است. طریق است نه موضوع)

اشکال اول نویسنده: (مشورت صرفاً طریق نیست موضوع هم هست چرا که طریقت

مشورت در مورد معصوم بی‌معنا است.)

نقد: پذیرش موضوعیت مشورت براساس اغراضی غیر از دستیابی به حقیقت

لازمه‌اش تعیین لزوم مشورت نیست، بلکه اگر آن اغراض به طرق دیگری (غیر از مشورت)

حاصل شود کافی است. مثلاً اغراضی مثل شخصیت دادن به افراد - پرورش فکر آنها یا

رعایت ادب نسبت به ایشان اگر چه از راه مشورت محقق می‌گردد؛ لکن مشورت تنها راه

بازتاب اندیشه ۹۹

۱۴

اعتبار
رأی اکثریت
(مشورت در
نظام فقهی
اسلام)

تحقق آنها نیست. شاید رمز این که تعداد مشورت‌های منقول از پیامبر نیز بسیار محدود است به همین دلیل باشد که ایشان غرض‌هایی را که مشورت بر آن مترتب بوده است، در موارد زیادی با جایگزین‌های دیگر محقق می‌فرمودند. مخصوصاً در جایگزین‌هایی که توالی فاسد کمتری بر آن مترتب باشد. چرا که به هرحال پذیرش اکثریت ولو از باب مصلحت باشد، بعضاً مفسده‌هایی را در پی دارد.

اشکال دوم نویسنده (لزوم مشورت مفروض است اما شک است، در طریقت یا موضوعیت آن. اینجا مورد احتیاط است نه براءت؛ پس در همه موارد ولو جاهل به حکم و موضوع نباشد ملزم به مشورت است.)

نقد: فرض آن بود که قائل به نظریه اول براساس محدوده ادله لزوم شورا، حد و فلسفه آن و به عبارت دیگر موضوع لزوم شورا را جهل حاکم می‌داند، پس در نظر او مشورت طریق است. بنابراین شکی برای او باقی نمی‌ماند (شک در طریقت یا موضوعیت) تا نوبت به اصل عملی (احتیاط یا براءت) برسد.

دلیل دوم: (سیره معصومین در عدم مشورت: پیامبر ﷺ گاهی ابتدا تصمیم می‌گرفتند بعداً اصحاب مشورت می‌دادند، تعداد مشورت‌های پیامبر بسیار محدود است.)

اشکال سوم نویسنده: (مشورت مربوط به تصمیم‌های کلان و مشروط به عدم تراحم با مصالح بالاتر است. بنابراین احراز عدم مشورت معصومین در امور مهم روشن نیست، ممکن است دلیل عدم مشورت نزول وحی در آن موارد باشد.)

نقد: به هرحال حداقل در مورد پیامبر ﷺ که بسیاری از جزئیات زندگی آن حضرت مورد دقت و نقل اصحاب بوده، ادعای عدم نقل مشورت‌های ایشان آن هم در تصمیم‌های مهم و کلان بسیار بعید به نظر می‌رسد. علاوه بر آن اگر احتمال نزول وحی را دلیل عدم مشاوره پیامبر ﷺ بدانیم با روایتی که در مقاله نقد شده تعارض دارد؛ چرا که ایشان در موردی که قبل از مشورت تصمیم گرفته بودند تصریح فرمودند که وحیی در این باره نازل نشده است.

۲. نظریه دوم: (مشورت در امور مهم لازم است اما نهایتاً تصمیم با حاکم است و تبعیت از اکثریت لازم نیست)

دلیل: (مخالفت معصومین با نظریه مشاوران: روایت امام رضا ﷺ که فرمودند پیامبر پس از مشورت «علی ما یرید» تصمیم می‌گرفت.)

اشکال نویسنده: (در نسخه وسایل الشیعه «علی ما یرید الله» است نه «علی ما یرید» ضمن این که مورد مشورت خاص بوده و شخصی نه مخالف بانظر اکثریت در امور اجتماعی.)

نقد: حتی اگر نقل صحیح، «علی ما یرید الله» باشد یعنی پیامبر ﷺ پس از مشورت با مردم براساس اراده خداوند تصمیم می‌گرفتند و این عبارت هم مثل عبارت «علی ما یرید» (براساس اراده خود تصمیم می‌گرفتند). ظهور در عدم تلازم عزم پیامبر با رأی اکثریت دارد. اما این‌که مورد و شأن صدور روایت مربوط به مشورت شخصی بوده این مطلب خدشه‌ای بر اطلاق روایت وارد نمی‌کند و به اصطلاح، مورد، مخصص و مقید نیست. البته برای نظریه دوم دلایل دیگری هم ذکر شده که در مقاله با اشکالات و نقدهای مناسبی روبرو شده است.

۳. نظریه سوم: (لزوم پیروی مطلق از اکثریت)

دلایل‌ها: (حکم عقل (سیره عقلا) روایت‌های که در تعارض ادله، دلیل مشهور را بر شان ترجیح داده‌اند) نگارنده مقاله این دلایل را پذیرفته و نهایتاً نظریه سوم را اختیار نموده‌اند.

۴. نقد حکم عقل: برد مفید این حکم عقلی تا آنجایی است که شخص مشورت‌کننده قطع به حکم و موضوع (حتی پس از مشورت) پیدا نکند و به یک نظر قطعی نرسد، اما اگر از ابتدا یا پس از مشورت خود به نظریه‌ای قطع پیدا کرد؛ دیگر برای او احتمال خطایی وجود ندارد تا بخواهد آن را با توجه کردن به نظر اکثریت به حداقل برساند. پس حکم عقلی مذکور بیش از آن‌که نظریه سوم را اثبات کند، مؤید یا دلیلی بر نظریات اول و دوم است. ضمن آن‌که می‌توان حتی بر بطلان شمول و اطلاق نظریه سوم نیز از حکم عقل مدد جست. چرا که عقل ترجیح مفاد قطع بر مفاد ظن را قبیح می‌داند و آنجا که شخص در مقابل نظر یقینی خویش تبعیت از اکثریتی کند که حداکثر می‌توان آن را حکمی ظنی دانست دست به ترجیح ظن بر قطع زده است.

۵. نقد دلیل سیره عقلا: با صرف نظر از این‌که آیا سیره عقلا نیازمند امضای شارع است (چنان‌که مشهور فقها برآنند) یا نه؟ و این‌که دو آیه مذکور آیا سیره مورد ادعا را امضا می‌کنند (لزوم تبعیت مطلق از رأی اکثریت) یا صرفاً اصل شور و مشورت را ترغیب می‌کنند؟ (امری که با نظریه‌های اول و دوم نیز سازگاری دارد) به نظر می‌رسد ادعای وجود سیره عقلا بر نظریه سوم چندان دقیق نباشد؛ زیرا نمی‌توان بر اطلاق و عمومیت ضرورت پذیرش رأی اکثر، تمسک به سیره نمود. آنچه در بررسی سیره خردمندان دیده می‌شود؛ تفاوت عملکردها به تناسب موقعیت‌های گوناگون در این باره است، همچنان‌که توجه و تفویض امر تصمیم‌گیری براساس اکثریت در برخی موارد (مثل مجالس قانونگذاری و هیأت دولت) معمول است. اما سیره‌های دیگری هم وجود دارد، مثلاً یک رئیس جمهور در اموری که از اختیارات شخص اوست (مثل عزل یک وزیر یا در برخی کشورها انحلال مجلس) قطعاً با مشاورانی شور می‌کند اما نهایتاً خود تصمیم می‌گیرد و

اگر برای نظر و رأی خود استدلال داشته باشد، کاری برخلاف بنا و سیره عقلا نکرده است. پس می‌بینیم که سیره تبعیت از اکثریت همه جای و همیشگی نیست.

۶. نقد تمسک به روایات علاجیه: در مورد روایت هم که عمل به مجمع علیه (مشهور) را بر عمل به شاذ ترجیح داده است روشن است که موضوع این حکم جایی است که مکلف نسبت به یکی از آن دو حکم متعارض ترجیح نداده باشد و هر دو برایش مساوی باشد. پس این روایت هم بیشتر با نظریه اول و دوم همخوانی دارد تا نظریه سوم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی